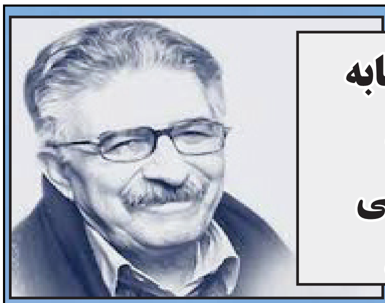
سال بیست و هفتم - شماره ۱۰۹۵

نسیم جنوب

www.nasimjonoub.com

چهارشنبه ۴ مهر ۱۴۰۳ ۸ صفحه - ۵۰۰۰ تومان

(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)



همدلی به مثابه خودبینی، در شعر آتشی

عبدالخالق ماجدی

چالش انتصاب استاندار بومی؛ برای توسعه استان بوشهر!



اول ماه مهر

با نوشته‌هایی از :
دکتر عبدالرحیم مهرور
شهرام شریف‌پور
ابراهیم دانش
ابراهیم بشکانی
غلامرضا خدادادی

فاجعه مدیریت ناکارآمد در معدن طبس



ولید صفری: فاجعه دردناک و غم‌انگیز معدن طبس بار دیگر پرده از بی‌توجهی و ضعف مدیریت در عرصه‌های ایمنی و فنی معادن کشور برداشت. حادثه‌ای که جان تعداد زیادی از کارگران زحمتکش و جوان ما را به‌دلیل سهل‌انگاری و ناکارآمدی مسئولان مرتبط گرفت. این معدن، به‌گفته منابع و گزارش‌های رسانه‌ای، به‌دور از هرگونه استانداردهای فنی و مهندسی مدرن، به‌شکل سنتی و غیرایمن فعالیت می‌کرده است. این در حالی است که در سال‌های اخیر، حوادث مشابه در سایر معادن کشور به وقوع پیوسته و هشدارهای فراوانی درباره وضعیت بحرانی ایمنی در این بخش ارائه شده بود. با این حال، عدم وجود اراده و اهتمام جدی در میان مدیران مربوطه برای حل این معضل، موجب تکرار چنین فجایعی شده است.
این حادثه، فراتر از یک رویداد تلخ، نشانگر بی‌توجهی به جان و رفاه کارگران است، آن هم در شرایطی که بسیاری از این افراد تنها نان‌آوران خانواده‌های خود بودند. بدون تردید، این تراژدی سبب بی‌سرپرست شدن بسیاری از خانواده‌ها شده و داغی عمیق بر پیکر جامعه ایران گذاشته است. اکنون بیش از هر زمان دیگری، نیاز به پاسخگویی مسئولان و اتخاذ تدابیر اساسی و کارشناسانه برای جلوگیری از تکرار چنین فجایعی احساس می‌شود. این حادثه، نه تنها یک تراژدی انسانی، بلکه نمادی از عدم توجه به مسئولیت‌پذیری اجتماعی و حرفه‌ای در مدیریت منابع و نیروی کار است که بایستی به طور جدی مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد.

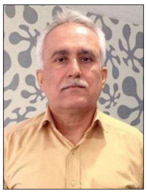
درب «مدرسه عصمت بوشهر» بر روی دانش‌آموزان باز شد



پس از تخریب شبانه مدرسه عصمت بوشهر که توسط مسئولان این استان غیرقانونی اعلام شد این مدرسه پس از هفت روز تلاش شبانه روزی بازسازی و شاهد حضور دانش‌آموزان در این مدرسه هستیم.
به گزارش ایرنا، مدیرکل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان بوشهر در آیین بازگشایی «مدرسه عصمت بوشهر» اظهار کرد: در شامگاه روز چهارشنبه ۲۱ شهریورماه شاهد تخریب غیرقانونی این مدرسه بودیم که ضمن جریحه دار شدن افکار عمومی، موضوع آماده کردن کلاس‌های درس این مدرسه برای پذیرش دانش‌آموزان در مهرماه مورد توجه و تاکید مسئولان استانی قرار گرفت.
ابراهیم احمدی افزود: با تلاش شبانه‌روزی و جهادی کارکنان نوسازی مدارس استان بوشهر در مدت هفت شبانه‌روز این مدرسه برای سال تحصیلی جدید آماده شد و از امروز شاهد حضور دانش‌آموزان در کلاس‌های درس این مدرسه هستیم. در کنار آماده کردن فضای ۶ کلاسه برای دانش آموزان این هنرستان، زیباسازی محیط بیرونی و محوطه شامل رنگ‌آمیزی، آسفالت و چمن محوطه ، برق، روشنایی و نصب سیستم سرمایشی نیز انجام شده است. پس از تشریفات اداری، به زودی ساخت یک واحد آموزشی جدید در این مدرسه آغاز می شود.

آیا انفجار پیجرها نقطه عطفی در نوع جنگ‌های آینده است؟

دکتر امان الله شجاعی



انفجار پیجرها و بی‌سیم‌ها و امثال آن یک بحث است و شروع نقطه عطفی در نوع جنگ‌های پیشین تا این تاریخ، بحث دیگری است.
متاسفانه این چند روز که انفجار پیجرها پیش آمده، اکثر صاحب‌نظران و مفسرین رسانه‌های داخلی و خارجی در سراسر جهان که به طور معمول در ایران قابل مشاهده است و نیز در تمام فضای مجازی، به طور اعم، در خصوص پیجرها و... که از آن استفاده شده است نام برده می‌شود و پیرامون آن اعلام نظر می کنند. این جانب به این باورم که باید از آن سلاح‌هایی نام برد و یا وجود آن‌ها را احتمال داد که تاکنون رونمایی نشده و از آن استفاده نشده است، چاره جویی و درمانی پیدا کرد.
با این مواردی که در این چند روز رخ داده، بیم آن می‌رود که جنگ سوم شروع و احتمالا نوع و اندازه آن به همین روش است و کشورهای جهان سوم و آن‌هایی که از لحاظ قدرت نظامی دسترسی به این سلاح‌ها را ندارند، باید بسیار و بیش از پیش نگران آینده خود باشند.
فرض کنید قرار است بین اسرائیل و یک کشور دیگری جنگی رخ دهد. اگر این کشور توانسته در چندین دهه پیش هواپیماها را قبل از پرواز در کشور مصر نابود کند و شکست را به آن کشور تحمیل نماید و امروزه توانسته قبل از اقدام حزب‌الله حدود ۴۰۰۰ نفر را در یک روز، کشته و یا زخمی و از کارزار خارج کند، بی‌شک دست سایر قدرت‌های بزرگ در آن هویداست، زیرا این پیشرفت فوق‌العاده نمی‌تواند بدون همکاری نزدیک و هماهنگی کامل با سایر حامیان باشد. به همین سبب سلاح‌های هارپی و بسیار خطرناک مانند ایجاد و تولید طوفان در فرودگاه‌ها، تخریب تاسیسات اساسی و زیرساخت‌ها و نیز قطعی برق و خاموشی کلیه سیستم های هوایی دریایی و زمینی و زمین‌گیر شدن آن‌ها نباید برای کشورهای توسعه یافته کار بسیار سختی باشد.
در نتیجه می توان احتمال داد که جنگ سوم با برتری بسیار بالای قدرت‌های جهانی نسبت به سایرین شروع شده، و علت همه گیر نشدن آن، تنها می‌تواند به سبب ترس آنها از همدیگر باشد.
این که چه راهکاری برای جلوگیری از نابودی بشر با این ابزارهای جهنمی موجود پیدا کرد، مطلبی است که باید دلسوزان بشریت در مورد آن بیندیشند.

طبس ایران، تسلیت

بیاد جان باختگان معدن طبس

حسین شادکامی



تاریخ را که بنگریم، قهر انسان به انسان‌ها از قهر طبیعت مثل سیل، زلزله، طوفان و سونامی بیشتر بوده است. افرادی همانند اسپارتاکوس برده‌هایی بودند که با قهر انسان‌ها به مقابله برخاستند ولی باز قوانین برده‌داری به نفع اربابان ظلم و ستمگر بازنویسی و تغییر هویت داد؛ به نام اسیر و کارگر.
در جامعه کنونی نیز هر چند قوانین و آئین‌نامه‌هایی تدوین شده ولی تا مرحله اجرا به آب می‌رود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند. در عصر نوین نام برده هم تغییر کرد و به عنوان کارگر اجیر شده خوانده شد، گرچه همراه با تکنولوژی در کشورهای پیشرفته توانست بازبینی‌ها و ایمنی در خور توجه به این گروه داشته باشد ولی در کشورهای نوپا و مستعمره تکنولوژی، قوانین کارگری به نفع اربابان سرمایه خلاصه می‌شود. هنوز بقایای اولیه قانون بردگی در استخراج معادن توسط کارگران به وفور به چشم می‌خورد که امروز در عصر تکنولوژی و امکانات پیشرفته، جان انسان‌ها از خرید و تجهیز دستگاه‌های مورد استفاده ارزانتر است، به‌خصوص برای این که قوانین ایمنی و سلامت اجرا نشود.
معدن‌کاران در کشورهای توسعه نیافته هنوز مثل انسان‌های اولیه، زندگی خود با کار در معدن برای حیات خود و زنده ماندن می گذرانند، این‌بار نه با کار اجباری و شلاق مستقیم بلکه بر اثر بیکاری و حمایت نکردن دولت‌ها از تقسیم عادلانه ثروت در جامعه، که آنان را وا داشته که تن به این کار سخت و کم درآمد دهند.
کارگران زحمتکشی که هر روز انتظار زنده بگور شدن در زیر آوار هزاران تن خاک می‌کشند و امروز این انتظار بسر رسید و دیگر جای افسوس و آه و غم است.



ولی همراه با شما خانواده‌های داغدار، مردم ایران نیز به این ماتم نشسته‌اند و در غم شما شریک هستند.
روح‌تان به پاکی زلال آب ندیده تن‌تان
و نام‌تان جاودانه به رو سیاهان تاریخ

نمایشگاه دستاوردهای دفاع مقدس در بوشهر

همزمان با بزرگداشت چهل و چهارمین سالگرد جنگ تحمیلی، نمایشگاه دستاوردهای هشت سال دفاع مقدس با عنوان "در راه فتح قله‌ایم "در مصلای جمعه بوشهر گشایش یافت. به گزارش ایرنا، مدیرنمایشگاه هفته دفاع مقدس استان بوشهر در این آیین گفت: این نمایشگاه با ۲۲ غرفه از دستاوردهای مختلف نظامی، دفاعی، فرهنگی، اجتماعی و فناوری تا پنجم مهر ماه آماده بازدید عمومی است.

نقش نظارتی رسانه‌ها بر عملکرد مدیران و سازمان‌ها

تحلیل موردی نامه استاندار کهگیلویه و بویراحمد به فرماندهی فراجا

محی‌الدین حسینی‌مقدم - کارشناس مطالعات فرهنگی و رسانه

مقدمه: نقش نظارتی رسانه‌ها بر عملکرد مدیران و سازمان‌ها به عنوان یک موضوع کلیدی در حوزه‌های ارتباطات و علوم اجتماعی، به‌ویژه در موارد خاص مانند معافیت سربازی فرزند استاندار کهگیلویه و بویراحمد، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در این مورد، فشارهای رسانه‌های اجتماعی بر استاندار منجر به واکنش‌های سریع و تصمیم‌گیری‌های مدیریتی شد. نامه استاندار به سردار رادان، فرماندهی فراجا، نه تنها نشانه‌ای از پاسخگویی به افکار عمومی است، بلکه نمایانگر تأثیر رسانه‌های اجتماعی در شکل گیری تصمیمات مدیریتی و درخواست ابطال کارت پایان‌خدمت فرزندش است.

۱. نظریه‌های ارتباطی

نظریه‌های ارتباطی، از جمله نظریه عمومی‌سازی هابرماس، کمک می‌کنند تا بفهمیم چگونه رسانه‌ها به فضایی برای تبادل نظر و بحث‌های عمومی تبدیل می‌شوند. در این مورد، رسانه‌ها با انتشار اخبار مربوط به معافیت سربازی، افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دادند و استاندار را به واکنش واداشتند. این تعامل نشان‌دهنده اهمیت رسانه‌ها به‌عنوان پل ارتباطی میان جامعه و مدیران است.

۲. نظریه‌های قدرت و کنترل

نظریه‌های قدرت، به ویژه نظریه انتقادی، به بررسی تأثیر رسانه‌ها بر توزیع قدرت در جامعه می‌پردازند. در این‌جا، رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای نظارت بر نهادهای سیاسی عمل کرده و به افزایش شفافیت و پاسخگویی کمک کردند. واکنش‌های رسانه‌ای به موضوع معافیت سربازی فرزند استاندار، نمونه‌ای از تلاش رسانه‌ها برای نظارت بر قدرت‌های موجود و فشار به مسئولان برای پاسخگویی است.

۳. نظریه‌های رفتار اجتماعی

نظریه‌های رفتار اجتماعی، به‌ویژه نظریه یادگیری اجتماعی بندورا، به تحلیل چگونگی تأثیر رسانه‌ها بر رفتار جامعه و تصمیم‌گیری‌های مدیران می‌پردازند. بازخوردهای فوری کاربران در بستر رسانه‌های اجتماعی نسبت به موضوع معافیت، نشان‌دهنده قدرت رسانه‌ها در تغییر رفتار و تصمیمات مدیران است. این تعاملات می‌توانند به شکل گیری یک فضای نظارتی فعال و پاسخگو منجر شوند.

۴. نظریه‌های اخلاق رسانه

نظریه‌های اخلاق رسانه، مسئولیت رسانه‌ها در ارائه اطلاعات دقیق و منصفانه را بررسی می‌کنند. در این مورد، رسانه‌ها با پوشش اخبار مربوط به معافیت سربازی، باید به چالش‌های موجود مانند انتشار اخبار نادرست و سوگیری توجه داشته باشند. رویکردهای اخلاقی در روزنامه‌نگاری می‌توانند به بهبود کیفیت اطلاعات و افزایش اعتماد عمومی به رسانه‌ها کمک کنند.



۵. نظریه‌های جامعه‌شناسی

نظریه‌های جامعه‌شناسی، به‌ویژه نظریه‌های کنش متقابل نمادین، تأثیر رسانه‌ها بر کنش‌های اجتماعی و فرهنگی را تحلیل می‌کنند. رسانه‌ها می‌توانند هویت جمعی و فرهنگ عمومی را شکل دهند و در فرآیند نظارت بر عملکرد مدیران و سازمان‌ها نقش اساسی ایفا کنند. این نظریه‌ها به درک بهتر از چگونگی شکل گیری نظرات و رفتارهای اجتماعی در پاسخ به محتوای رسانه‌ای کمک می‌کنند.



تحلیل نقش نظارتی رسانه‌ها بر عملکرد مدیران و سازمان‌ها در زمینه معافیت سربازی فرزند استاندار کهگیلویه و بویراحمد نشان می‌دهد که این نقش فراتر از صرفاً گزارش‌دهی و انتشار اخبار است. رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای نظارت، شفافیت و پاسخگویی عمل می‌کنند

نتیجه‌گیری: تحلیل نقش نظارتی رسانه‌ها بر عملکرد مدیران و سازمان‌ها در زمینه معافیت سربازی فرزند استاندار کهگیلویه و بویراحمد نشان می‌دهد که این نقش فراتر از صرفاً گزارش‌دهی و انتشار اخبار است. رسانه‌ها به‌عنوان ابزاری برای نظارت، شفافیت و پاسخگویی عمل می‌کنند و تحت تأثیر نظریه‌های مختلف اجتماعی و ارتباطی قرار دارند. این تحلیل می‌تواند به توسعه رویکردهای نوین در رسانه‌ها و بهبود کیفیت نظارت بر عملکرد مدیران کمک کند و به ارتقاء سطح آگاهی عمومی منجر شود. انتشار نامه استاندار به سردار رادان، به‌عنوان یک واکنش به فشارهای رسانه‌ای، می‌تواند به عنوان یک مطالعه موردی در تحلیل‌های علمی و تخصصی مورد استفاده قرار گیرد و به بحث‌های جاری در زمینه نظارت رسانه‌ها و مدیریت سازمان‌ها عمق بیشتری ببخشد.

زندگی آگاهانه

چطور به سرعت دیگران را مجذوب خود کنید؟

حسین زیرواهی-مدرس مهارتهای توسعه فردی



۱. یک لبخند صمیمانه. کمتر کسی است که از لبخند دیگران حالش بهتر نشود. مخصوصا در شروع یک دیدار یا برخورد اولیه.

۲. گوش دادن فعالانه با تمام وجود. وقتی با تمام وجود به طرف مقابل گوش می‌کنید متوجه می‌شود و احساس می‌کند هم‌صحبتی او برای شما ارزشمند است.

۳. قدرت استفاده از نام. می‌گویند زیباترین کلمه در گوش هر کسی نام او است. به خصوص در بدو آشنایی آوردن نام طرف مقابل احساس صمیمیت بیشتری ایجاد می‌کند. البته در استفاده از نام کوچک باید جایگاه و سطح طرف مقابل و جنسیت را در نظر گرفت.

۴. هماهنگ کردن زبان بدن خود با طرف مقابل. اگر به جلو مایل شد شما هم کمی به جلو مایل شوید. اگر صدایش را پایین آورد شما هم بلندی صدایتان را در آن اندازه نگه دارید. البته این کارها باید طبیعی باشد و اغراق نکنید.

۵. توجه کامل به طرف مقابل. در دنیای پر از حواس پرتی امروز توجه کامل به طرف مقابل هدیه بزرگی است. گوشی را کنار بگذارید و به صفحات دیگر نگاه نکنید. این کار شما برای او بسیار ارزشمند است.

۶. ابراز کنجکاوی صادقانه. انسان ها عاشق این هستند که در مورد خودشان صحبت کنند و کنجکاوی شما در مورد تجربیات، شغل، تحصیلات و کلا داستان زندگی‌شان به آنها احساس مهم بودن می‌دهد.

۷. هنر ظریف تحسین. تحسین بایستی با جزییات بوده و کلی گویی نباشد. بجای این‌که بگویید تو خیلی خوبی صادقانه بگویید چه ویژگی او را دوست دارید و دلیلش چیست.

۸. یادآوری جزییات کوچک. در مورد رخدادهای کوچک از دیدارهای قبلی بپرسید. مثلا آن موضوع را حل کردی یا فلان مشکل برطرف شد؟ با این کار مطمئن می‌شود شما واقعا به او گوش می‌کرده‌اید و صحبت‌هایش برای‌تان اهمیت داشته است.

۹. قدرت یک تماس بدنی کوتاه. یک دست گذاشتن کوتاه روی بازو یا شانه در زمان صحبت احساس اتصال و صمیمیت به طرف مقابل می‌دهد. در این مورد باید حواس‌تان به جنسیت و تفاوت‌های فرهنگی باشد.

۱۰. زبان بدن باز. دستان‌تان را از زیر بغل درآورید و حالتی باز بگیرید و روی‌تان به طرف مقابل باشد. زبان بدن باز نشان‌دهنده پذیرا بودن شما است و به طرف مقابل احساس راحتی می‌دهد.

۱۱. جذابیت شوخی با خود. شوخی‌های کوچک در مورد خود نشان‌دهنده تواضع، اعتمادبه‌نفس و رابطه‌پذیر بودن شماست.

۱۲. ابراز همدلی. نشان دهید که دیگران را درک می‌کنید و احساس‌شان را بر زبان بیاورید.

۱۳. هنر مکث. به سرعت هر سکوتی را با حرف‌های‌تان پر نکنید. مکث قبل از پاسخ دادن نشان می‌دهد به دقت به آن‌چه گفته شده گوش داده‌اید. همچنین به دیگران فرصت اظهارنظر می‌دهد.

۱۴. قدرت مثبت نگری. تلاش کنید با دیدی مثبت به مسائل نگاه کنید. نگرش خوشبینانه مسری است و باعث می‌شود دیگران دوست داشته باشند در کنارشان باشید.

۱۵. نشان دادن آسیب‌پذیری. داستان‌های شخصی مناسب از شکست‌های‌تان را با دیگران به اشتراک بگذارید و اعتراف به ندانستن کنید. آسیب‌پذیری شما را انسانی معمولی و در حد آن‌ها نشان می‌دهد. ۱۶. استفاده از ما به جای من. با این کار دیگران را خودی و هم‌تیمی قلمداد می‌کنید.

درد دلی با هم استانی های گرامی

تحقیقات محلی، سد راه استخدام نیروهای بومی

مرتضی کراماتی



عادت زشتی که در برخی مناطق و شهرهای ما وجود دارد و معضلی که اکثر خانواده‌ها از آن ضربه خورده‌اند، بحث تحقیقات محلی است که بازتابش تا جایی پیش رفته که اگر فکری نشود چه بسا بدبینی و سلب اعتماد عمومی نسبت این نهادهای مربوطه را موجب می شود. این که برای گزینش افراد در اداره و سازمانی یا ورود به دانشگاه، تحقیقات محلی لحاظ شود، یک حرف است اما اینکه چه کسانی این کار را انجام دهند و یا طرف مشورت و تحقیق باشند و ملاک انتخاب آنان چیست و بر چه اساسی برای این کار انتخاب می شوند، جای سوال است.

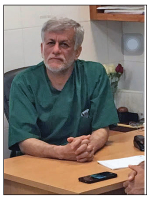
این روزها که بحث استخدام دانشگاه فرهنگیان و یا استخدام جوانان در ادارات و سازمانها و حتا شرکتهای منطقه در جریان است، باز این قضیه بلای جان مردم شده و دیده می‌شود که خانواده‌ای که با هزاران مشقت فرزندشان را بزرگ کرده اند و الان فارغ‌التحصیل شده و برای آینده و زندگی‌اش باید سر و سامانی بگیرد، غرض‌ورزی برخی افراد که خود در زندگی و تحصیل و شغل و حتا تربیت خانواده و فرزندان خود عاجزند، موجب شده تا تعدادی از جوانان برومند دیارمان در آتش غضب و کینه و عداوت آنان بسوزند و خانواده‌ها همانند این‌که داغی دیده‌اند سر در گریبان مانده‌اند و هیچ دلسوزی هم نیست که نهیبی بزنند. چه آنانی که در حوزه‌های علمیه و چه در مراکز دانشگاهی به جایگاهی دست پیدا کرده‌اند، و از همین خاک و در کنار همین مردم بزرگ شده‌اند، و حتا برخی‌هاشان همین بلاها بسرشان آمده و می توانند عواقب این برخوردها را شفاف با مردم در میان بگذارند، خود را بی خیالی زده‌اند. اهمیت حق الناس در سخنان و روایات و کلام ائمه اطهار(ع) و این‌که حق‌الناس با توبه و شهادت در راه خدا هم بخشیده نمی‌شود بلکه باید جبران شود یا صاحب‌حق آن را ببخشد هم انگار نه انگار.

معمولا بیماردلان و اشخاص بی‌مقدار که توان رویارویی با افراد را ندارند، و فاقد منطق قوی هستند، لغزش‌های دیگران را پی‌گیری می‌کنند و تلاش می کنند با ریختن آبروی دیگران، برای خود آبرو و اعتبار کسب نمایند؛ غافل از آن‌که خود را رسوا می‌کنند. و حال با توجه به این تفاسیر، بیائیم محض رضای خدا و داشتن جامعه‌ای عاری از بخل و کینه و کشیدن خط بطلان به نامهربانی هایی که تا الان رواج دارد، این عادت زشت را کنار بگذاریم و اجازه ندهیم این‌گونه اعمال تکرار شود و برای عاقبت بخیری همدیگر دعا کنیم.

خاطره‌ای از اولین روز مدرسه

اول مهر بود

دکتر عبدالرحیم مهرور



اول مهر بود : ماهی که می‌تواند سرنوشت تحصیلی هر ایرانی را همان زمان رقم بزنند.

دلهره عجیبی سرتا پایم فراگرفته بود، دستانم در دستان پدری ملوان که مثل تمام والدین آرزو داشت فرزندش کاره ای شود.

اما از آن‌جایی که قبل از اولین سال تحصیلی چند ماهی مکتب می‌رفتم کابوس‌های تنبیه ملا (آخوند) مرا به شدت نگران کرده بود، بگونه‌ای که هر لحظه از دست پدرم که کشان کشان و بالاجبار مرا به مدرسه می‌برد می‌خواستم فرار کنم. بالاخره ساعت اول با گریه گذشت تا این که ساعت دوم همان روز کتاب‌های‌مان را یکی‌یکی تحویل‌مان دادند، بوی مطبوع کتاب‌ها و تصاویر آن‌ها مرا به مدرسه جلب کرد بگونه‌ای که با ۴ ماه تعطیلات تابستان قهر بودم.

بعد از ۱۲ سال تحصیل، در آزمون تربیت معلم در سن ۱۸ سالگی قبول شدم اما در مصاحبه مردود شدم. یک



سال بعد به عنوان معلم چند پیشه در سال ۵۸ بعد از دو ماه دوره فشرده با موتورسیکلت راهی روستای چغابور کنار رودخانه مند از توابع شهرستان دشتی شدم. اهالی روستا به استقبالم آمدند، همان روز به هر زحمتی بود با همکاری آن‌ها اتاقی را برای کلاس درس که قبلا طویله گوسفندان بود مهیا کردیم!

عجب دورانی بود صندلی خودم، یک حلبی فرسوده بود و نیمکت دانش آموزان گونی!

سال سختی بود اما پشتکارم مرا سرسخت‌تر و مصمم‌تر می‌کرد. نه آبی بود و نه راهی و یا حتی نانی، همه محروم بودند.

پس از سال‌ها یکی از این دانش‌آموزانم دندانپزشک شد و متاسفانه زادگاه خود را ترک کرد و در اصفهان سکونت گزید!

خاطره‌ای از اولین روز مدرسه

بوی خوش کتاب

ابراهیم دانش



مهرماه سال ۱۳۵۱، دبستان ۲۵شهریور، روستای آبدون (جای دبستان سمیه فعلی).

صبح زود همراه مادرم با کیفی پر از دفتر، مداد و مدادپاکن و مداد تراش و بقول امروزی ها چند لقمه (نان و خرما) اما بدون کتاب راهی مدرسه شدم، گرچه خانه ما نزدیک مدرسه بود، باز هم فضای مدرسه برایم غریب بود.

زنگ صبحگاه نواخته شد، همچون همه بچه‌ها برای اولین بار در کنار مادرم در صف صبحگاه ایستادم، مدیر مدرسه (محمود مصلحی) با خنده رویی تمام، به ما خوش آمد گفت. به کلاس وارد شدیم و برای اولین بار پشت میز و نیمکت‌های چوبی نشستیم.

مثل هر دانش‌آموز تازه واردی تا مدت‌ها احساس ترس و نگرانی داشتم، دلم می‌خواست هر چه زودتر به خانه برگردم، دلتنگ مادر و خانه بودم، گرچه مادر، هر روز تا مدرسه همراهم بود و تا زنگ اول هم در مدرسه (زیر سایه درخت کنار یا دیوارمدرسه) می نشست، ولی باز هم بی‌تابی می‌نمودم.

یادم نمی‌رود در همان هفته اول، یک ماشین لندرور به مدرسه آمد و گفتند کتاب آورده‌اند. برای گرفتن کتاب، به صف شدیم و به دفتر رفتیم، کتاب‌های کلاس اول، (فارسی، حساب، علوم، به همراه چندین دفتر به ما دادند). دفترها هر کدام نامی داشت، دفتر به قول ما بی‌خط برای نقاشی، دفتر تک خط برای املاء، دفتر دو خط برای تمرین لوح و حروف و یک دفتر که می‌گفتند برگ کاهی، برای چرک نویس.

به کلاس آمدیم، سر و صدای کلاس و خوشحالی بچه‌ها از گرفتن کتاب و دفتر با صدای یکی از بچه‌ها که فریاد زد، بچه‌ها، بچه‌ها، کتاب باز کنید و بو بکشید، همه کتاب‌ها باز کردیم، بله یک بوی مطبوع و دلربا، تا مدت‌ها با بو کشیدن کتاب‌ها، لذت می‌بردیم، گرچه بوی خاصی نبود، بوی جوهر چاپ و تمیزی کاغذها بود.

با کیف پر از کتاب به خانه رفتم و با خوشحالی گفتم امروز به ما کتاب داده اند. پدر و مادرم خوشحال شدند.

فردا صبح، به مدرسه رفتیم، پس از مراسم صبحگاهی و رفتن به کلاس، مدیر مدرسه (مصلحی) به همراه یک نفر دیگر به کلاس وارد شدند. مدیر گفت: بچه‌ها از امروز معلم دارید و نامش آقای «عطاالله جبار پور» از استان آذربایجان است. گرچه خود محمود مصلحی هم از بجستان خراسان بود، مدیر، یکی از دانش‌آموزان بنام حسن آبدونی (عضو فعلی شورای اسلامی شهر آبدان) را به عنوان مبصر کلاس انتخاب نمود (شاید هم انتخاب ایشان به عنوان مبصر، بر اساس حروف الفبا بود). مدیر به ما گفت: بچه‌ها، وقتی معلم وارد کلاس می شود، مبصر می‌گوید برپا، و شما به احترام معلم بلند می‌شوید و معلم که گفت بر جا، شما می‌نشینید، و باید برای هر کاری که دارید از معلم اجازه بگیرید و با انگشت دست راست بگویید، آقا اجازه، اگر معلم اجازه داد، آن کار انجام بدهید، حتی اگر مدادتان به زیر میز افتاد و خواستید بر دارید (هدف مدیر، تعلیم نظم و انضباط در کلاس بود).

آغاز سال جدید مدارس استان بوشهر

زنگ آغاز سال تحصیلی مدارس استان بوشهر با حضور استاندار و تنی چند از مقامات این استان در «دبیرستان شاهد دخترانه شهید سهام خیام بوشهر» به صدا درآمد. به گزارش ایرنا، مدیرکل آموزش و پرورش استان بوشهر گفت: از امروز ۲۶۵ هزار دانش‌آموز وارد مدارس استان می‌شوند که ۲۶ هزار نفر آن کلاس اولی هستند. ۱۱ هزار کلاس درس در ۲ هزار مدرسه پذیرای این تعداد دانش‌آموز است. ۱۰ هزار معلم و دبیر کار آموزش و پرورش دانش آموزان در سطح استان بوشهر را بر عهده دارند. ۵۰۰ مدرسه غیردولتی با ۴۵ هزار دانش‌آموز در سطح استان فعال است. یک‌هزار و ۶۱۰ معلم برای سال تحصیلی جدید جذب شده که مشکل کمبود معلم در مدرسه‌های این استان را رفع کرده است.

متولد ماه مهر

شهرام شریف‌پور

روز اول پاییز ۱۳۴۳ روز اول مهر، روز اول مدرسه، به مدرسه می‌روم، مدرسه گلستان چسبیده به باسیدون، با خانه ما ۱۰۰ متری فاصله دارد، خیلی چیزها تغییر کرده، معلمان جدیدی آمده‌اند، مدیر عوض شده است، کتاب‌ها تغییر کرده‌اند، همان کتاب‌های بزرگ تاریخ وجغرافیا، که وقتی بچه‌های کلاس پنجم در دست می‌گرفتند احساس بزرگی می‌کردند، من به کلاس پنجم رفته بودم، یکی از معلم‌های جدید هم آقای استقامت معلم ما بود، آقای کامفیروزی هم معلم ششم بود، مدیر هم تازه آمده بود آقای احقاق، آقای کاظمی هم تازه آمده بود معاون بود، خلاصه کلی فضا عوض شده بود، روز اول مدرسه برای سال بالایی‌ها روز قشنگی است، بعد از سه ماه تعطیلات دوباره در یک جان دوستان خود را می‌بینند، آن روز برای من خوشحالی دو چندان داشت، ساعت یازده و بیست دقیقه رضا فرح‌بخش طبق معمول دنگ، دنگ،... زنگ تعطیل را می‌زند بازی کنان با بچه‌ها به خانه می‌رسم، خانه شلوغ هست، آبی بی ام، خاله صاحب جان، همه فامیل‌ها، نه حسین، دی باقر، ... همسایه‌های خوب و مهربان، خانواده‌های، عوض‌زاده، مشایخی، پورمراد، آتشچی، ماهینی، منفرس، چایی، قهرمان‌پور، کرمی، مقرب، منفرس، بلادی، طبیب، بردک‌نیا، غلامی، غریب‌زاده، تماری، حسن‌پور، سیاگی، رضایی، نه هاجر، نه اکبر، ....همه جمعند، در این وسط صدای هاق، هاق، ... گریه بچه‌ای می‌آید، متوجه می‌شوم خواهری کاکل زری گیرم آمده، همه خندانیم، او دختر مهر است و من که همه بچه‌ها را دوست داشتم حالا خواهر کوچکی داشتم چقدر خوشحال بودم....!!! ناگهان دستانم روی کاغذ می‌لرزد و اشک از چشمانم جاری می‌شود، آخر کی فکر می‌کردم روزی من داداش بهناز عزیزم قلم به دست بگیرم و توانایی آن را داشته باشم درباره بهناز بنویسم، دنیای عجیبی است،من خوب او را می‌شناختم توهم مرا، خیلی به او علاقه داشتم او هم به من، او حالا یک شخصیت فرهنگی صاحب نظر واگاه شده بود وخوشحال بودم که او روزی می‌تواند دوباره بنویسد، نظر بدهد، مدتی دستانم متوقف می‌شود، عجیب است...!!

خانه ما همیشه شلوغ بود. فامیل، دوستان، همسایه‌های خوب و مهربان محله‌ی بهبهانی همه شادند خوشحالند. من آن‌روز دوازده سال داشتم و بهناز یک روز، زمان می‌گذرد، سال چهل و نه بهناز شش دارد و به کلاس اول می رود، دبستان هفده دی و من برای ادامه تحصیل به شیراز مهاجرت می‌کنم در دبیرستان دانشگاه پهلوی... مهر ماه پنجاه و یک است حالا بهناز کلاس سوم می‌رود



و من به دانشگاه، او حالا می‌تواند بخواند... زمستان سال پنجاه و یک بهمن ماه تعطیلات ترم شروع شده، می‌خواهم به بوشهر بیایم به دو تا از دوستان بوشهری هم دوره‌ای دانشگاه(زری، پری) می‌گم می‌خواهم برام یک عروسک بزرگ پیدا کنید، آن‌ها بزرگ‌ترین عروسک را در بازار پیدا می‌کنند، با عروسک و یک ساک دراز کتاب قصه به بوشهر می‌آیم، بهناز خیلی خوشحال می‌شود. او تازه با کتاب قصه آشنا می‌شود، حالا او همراه با عروسک وکتاب قصه هایش بازی می‌کند، و با آن‌ها دوست می‌شود، کم کم یاد می‌گیرد در کنار بازی کردن با کتاب‌هایش از آن‌ها بیاموزد، چیزهای جدید یاد بگیرد و این شروع دوران جدید او با کتاب هست، با کتابهایش بزرگ می‌شود، زمان سریع می‌گذرد... سال پنجاه و هفت هست، انقلاب شده است، سال پنجاه و هشت بهناز در کلاس دوم دبیرستان آزادی در رشته اقتصاد درس می‌خواند، و من به استخدام آموزش و پرورش بوشهر درآمده‌ام، آبان ماه ابلاغی به من می‌دهند که بایستی چند ساعتی درس فیزیک در دبیرستان دخترانه آزادی تدریس کنم، چه اتفاق جالبی من و بهناز حالا در یک مدرسه او دانش‌آموز و من معلم، البته او دانش‌آموز من نبود، اما من مبتدی در کار معلمی آن‌هم در دبیرستان دخترانه! حالا بهناز می‌توانست راهنمای خوبی برای من باشد، که چنین هم شد... دوران به زیبایی می‌گذشت او با دوستان خوبش افسانه، هما، بتول، میترا و... که چه قدر با هم خوب بودندوهنوز هم... من هم با دانش‌آموزان خوبم...حالا بهناز دیپلم گرفته است، بلافاصله به روستای خورشهاب رفت و معلم نهضت شد، دو سال در آن‌جا بود و چه انسان‌های خوبی دوست‌های خوبی، خانواده‌های درویشی، زهرا، ... حالا او تصمیم می‌گیرد به دانشگاه برود، سال شصت، امتحان کنکور، انتخاب رشته، رشته‌های مختلفی انتخاب می‌کند، با من مشورت می‌کند، به او می‌گویم تو که این‌قدر به کتاب علاقه داری بیا یکی از انتخاب‌هایت را رشته کتابداری بزن، خوشحال می‌شود و اتفاقا در همین رشته در دوره کاردانی دانشگاه شیراز قبول می‌شود،

او با جدیت تمام رشته اش را دنبال می‌کند وهمزمان در کتابخانه کار می‌کند، سال شصت وشش او حالا مدرک کاردانی‌اش را گرفته، سعی می‌کند هرچه بیشتر از این رشته بداند،کارشناسی در رشته کتابداری را در دانشگاه جندی شاپور اهواز ادامه می‌دهد، سال هفتاد ویک و سپس در مرکز علوم وتحقیقات دانشگاه آزاد اهواز کارشناسی ارشد را ادامه می‌دهد سال هفتاد و نه، به بوشهر می‌آید، ابتدا از سال شصت و نه تا هفتاد و یک در مرکز تحقیقات شیلات بوشهر به کار مشغول می‌شود، در سال هفتادوسه کارمند دانشگاه خلیج‌فارس بوشهر می‌شود، هم درس می‌خواند هم کار می‌کند، او کارش را عاشقانه دوست دارد، پس همه سختی‌ها را به جان می‌خرد تا بیشتر بداند، موفق شود و به مردم خدمت کند، تز پایان تحصیلش را نزد یکی از اساتید برجسته دانشگاه شیراز، بزرگ انسانی، به نام دکتر زهیر حیاتی می‌گذراند و نزد این انسان بزرگ هم درس کتابداری و هم درس زندگی را می آموزد، بهناز حالا انسان پخته و آگاهی شده است، در امورفرهنگی، اجتماعی، کتابداری، فن‌آوری، اطلاع‌رسانی می‌تواند صاحب‌نظر باشد، او به کارش و مردم شهرش عشق می ورزد، او در هر موسسه فرهنگی، اجتماعی، خدماتی که می‌توانست عامل موثری باشد فعال می‌شود، به کتابخانه وکتاب مانند گلخانه وگل‌هایش فکر می‌کرد، او عاشق برنامه و طرح‌های نو بود، به هر طریق دوست داشت اهل فرهنگ وومردم را با کتاب وکتابخانه آشتی دهد، او هیچ‌گاه از بی‌محبتی‌ها نرنجید به کارش ادامه می‌داد و چون از نتیجه کارش آگاه بود هیچ‌گاه در امر کار فرهنگی و خدمت به مردم ناامید نمی‌شد، واین کار تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، ولی افسوس... !این جبر زمانه است...! یادت، نامت، راهت، مرامت، گرامی و پایدار.

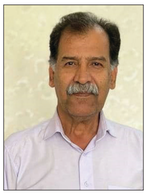
باز بوی مدرسه

غلامرضا خدادادی: تازه از مکتب‌خانه فارغ‌التحصیل شده بودم جشن فارغ‌التحصیلی مفصلی برایم گرفتند بزرگان ده از جمله رئیس محمد و سید عبدالرضادر این جشن شرکت داشتند باید در مجلس امتحان پس می دادم دستور خواندن اذان از استاد مکتب‌خانه‌ام سیدمصطفی صادر شد و اولین اذانم را در جمع قبل از اقامه نماز خواندم اگرچه با ماشاالله گفتن حضار تشویق شدم اما دایی بزرگوارم شاید صدایم را نپسندید روزها گذشت و باورود مردی چهار شانه و قدبلند و راسخ درکلام راهی مکانی به نام مدرسه شدیم مدرسه که چه عرض نمایم ، نیمکت‌هایمان گونی و از کیف و کتاب تا چند روز خبری نبود ما که آگاه به قوانین نبودیم ولی آقامعلم باگرفتن امتحان املا از روی کتاب حافظ مکتب‌خانه مارا ارتقای پایه داد و کم کم جو مدرسه بر ایام مکتب‌خانه غالب شد مخصوصا زمانی که تغذیه رایگان برای اولین بار به دستمان رسید مزه بیسکویت تخته‌ای و پسته‌های زیبای آن دوران هنوز بر مشام ماست و حالا دوباره صدای دلنواز مهر طنین‌انداز شده است تا شاید قدر ایام گذشته را بدانیم و به یاد اساتیدی چون شریفی‌خواه و ریشهری‌زاده بمانی.

خاطره‌ای از یک زوج فرهنگی بازنشسته

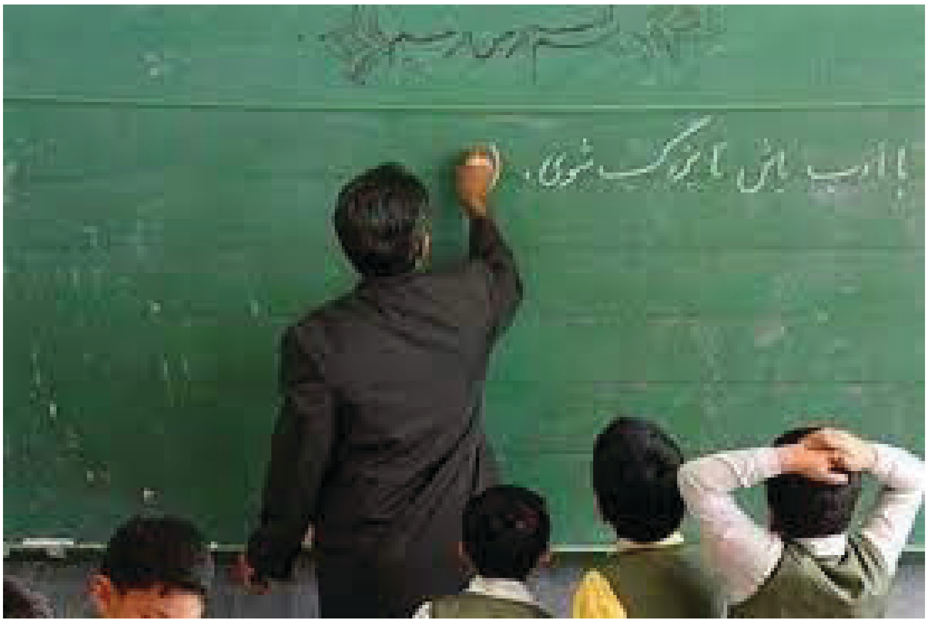
به یاد ۳۰ سال دوران خوش معلمی

ابراهیم بشکانی



یادش بخیر با همه سختی و ملالت اما توام با نشاط، زود گذشت! شاید به خاطر نیروی جوانی و عشق به زندگی بود که آن‌چنان گذراندیم. داشتن چهار فرزند قد و نیم قد، خود به تنهایی چالش‌برانگیز بود، مخصوصاً این‌که دوتای آخری با فاصله یک و نیم سال به مانند دوقلو و شیر خوار بودند، یکی از شیر مادر و دیگری از شیر خشک تغذیه می کردند.

یکی از شب‌های زمستان بود عقربه ساعت از ۱۲ شب گذشته بود ولی خانم هنوز در آشپزخانه مشغول درست کردن ناهار فردا ظهر بود، با وجودی که هر دو معلم بودیم ولی یاد ندارم هیچ روزی از مدرسه بیائیم و غذای مانده یا به اصطلاح حاضریِ خورده باشیم، همیشه غذای گرم آماده بود. معمولاً خواباندن بچه‌ها بدین‌صورت بود که یکی روی پای من و دیگری روی پای مادرش بخواب می‌رفتند، آن شب یکی از آن‌ها خیلی بی‌تابی می کرد و خواب نمی‌رفت حتی به رسم آن زمان شربت گیریپ‌واتر و یا گریپ‌میچر هم بهش دادیم (که بعدها مشخص شد این شربت‌ها به خاطر داشتن مرفین بچه‌ها بخواب می‌رفتند و دیگر ممنوع شد)باز هم آرام نشد، خلاصه تا صبح خواب درستی نرفتیم، صبح زود بلند شدیم و آهسته دو تا بچه بزرگتر را که دبستانی بودند از خواب بیدار کردیم و با سرعت هرچه تمام‌تر صبحانه آماده کردیم، مادرشان با یک دست لقمه تغذیه بچه‌ها را می‌پیچید و با دست دیگر خودش لقمه‌ای می‌خورد، خلاصه در زمانی کوتاه به کمک همدیگر بچه‌ها را آماده کردیم سپس در خواب لباس و پوشک دو بچه کوچک هم که تازه به خواب رفته بودند عوض شد و وسایل‌شان را در کیف گذاشته و همگی آماده رفتن شدیم، من فوری ماشین ژیان قرمز رنگم را روشن کردم و همگی سوار شدیم و به طرف دبستان معینی حرکت کردیم و دو تا دختر بزرگتر دبستانی را تا درب حیاط مدرسه بدرقه کردیم و به طرف مهد کودک فرهنگیان به راه افتادیم. وقتی به چهره نوزادان در خواب خوش می‌نگریستیم که در سرما درون ساک مخصوص گذاشته بودند و یا کودکانی که چادر مادرشان را محکم می‌گرفتند و با گریه نمی‌خواستند از آن‌ها جدا شوند و مادر اشک ریختنش را از فرزندش پنهان می کرد دلم می‌سوخت و در دل می گفتم چه می‌شد مادر و فرزند در خانه کنار هم می‌ماندند و این‌چنین با هم وداع نمی‌کردند، ولی چاره‌ای نبود، باید زندگی کرد. خانمم چون دوره مربی کودک گذرانده بود در مهد کودک فرهنگیان مشغول به کار بود و از این نظر تا اندازه‌ای خاطر جمع بودیم، مادری که دیشب تا صبح خواب نرفته و حالا علاوه بر نگرانی از مریضی فرزندش، مواظبت از تعداد زیادی کودک دیگر هم به عهده داشت چون آن‌ها هم مثل فرزندان خودش بودند و به خاطر دوری از والدین‌شان همیشه ترس و نگرانی در وجودشان موج میزد، حال سرپرست یا همان مربی باید به آن‌ها عشق و لبخند نثار می‌کرد و با رفتاری مادرانه و مهربانانه اعتماد آن‌ها را جلب و به آن‌ها آرامش و آسایش می‌داد هرچند خودش خستگی و بی‌خوابی کشیده بود ولی باید تمرین خندیدن و از این فرشتگان نگهداری می کرد، چون آن‌ها گناهی نداشتند که تاوان خستگی و



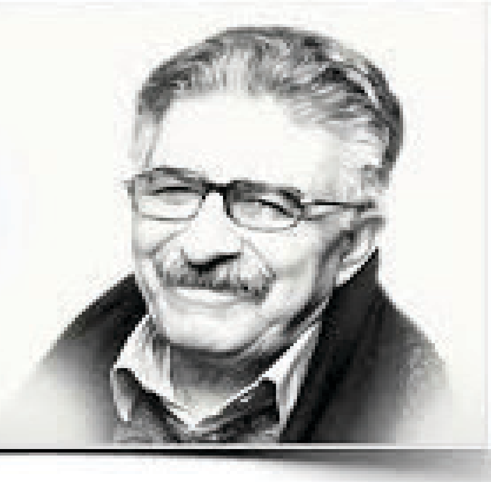
بی‌خوابی و نگرانی او را بدهند. پس از خداحافظی از آن‌ها به طرف مدرسه راهنمایی امیرکبیر محل تدریس خودم به راه افتادم. زمانی به آن‌جا رسیدم که بچه‌ها وارد کلاس شده بودند، بدون رفتن به دفتر و سلام و علیک با همکاران، مستقیم به کلاس رفتم.



دوره راهنمایی سخت‌ترین مقطع تدریس است چون بچه‌ها در زمان حساس بلوغ و حالات و دگرگونی‌های این سنین قرار دارند و سرکشی‌ها و رفتارهای غیر قابل پیش بینی از آن‌ها سر می‌زند که مهار وکنترل آن‌ها باید با سعه صدر همراه باشد، با ورودم به کلاس، مبصر بر پای بلندی گفت و من پس از بر جا گفتن مستقیم رفتم روی صندلی پشت میز نشستم، به خاطر بی‌خوابی شب گذشته احساس خستگی و گیجی می‌کردم و حال خوبی نداشتم، ولی یک لحظه به‌خود آمدم که چرا من بخواهم خستگی و بی‌حوصله‌گیم را به آن‌ها منتقل کنم، فورا از جا بلند شدم و با صدای بلند صبح بخیری گفتم و خود را قبراق و سرحال نشان دادم، در یک کلاس ۳۰ الی ۴۰ نفره دانش‌آموزانی با روحیات و خلقیات مختلفی وجود دارد، یکی خوشحال یکی غمگین، یکی بیمار، یکی رنجور و افسرده، یکی یتیم یا فرزند طلاق، دیگری تک فرزند یا از خانواده‌ای پر اولاد، یکی شهری، دیگری روستایی و... پس باید مثل یک هنرپیشه رفتار کرد و از جان و روح خود مایه گذاشت و تمام فکر و حال خراب خود را پشت در رها و فراموش کرده و وارد کلاس شد تا شاید بتوانی مرحمی شوی بر زخم‌های هک شده بر روح و روانشان و التیام بخش قسمتی از آن شوی و با عشق و آگاهی و دانایی همه را به مکتب درس خویش فراخوانی. ۳۰ سال هر روز این کار را ادامه دادیم و گذشت، و حالا فقط یادی و خاطره‌ای از آن زمان باقی مانده و چه شیرین است در این زمان بازنشستگی وقتی مشاهده می‌کنی زحماتت به ثمر نشسته و در اجتماعات و یا مشاغل که می‌روی شخصی تو را آقا صدا می‌زند و سلام می‌کند و با یادی از خاطرات محصلی گذشته اگر بتواند کاری برایت انجام می‌دهد، مثل چندی پیش زمانی‌که در اطاق عمل بیمارستان چشمم به دکتری افتاد که با مهربانی مرا صدا کرد و پس از احوال‌پرسی خاطره‌ای از دوران محصلی خودش را با من یادآور شد و سپس به من روحیه و آرامش داد.

به مناسبت دوم مهرماه، زادروز تولد منوچهر آتشی؛ شاعر ایران زمین

هم‌دلی به مثابه خودبینی، در شعر آتشی



عبدالخالق ماجدی

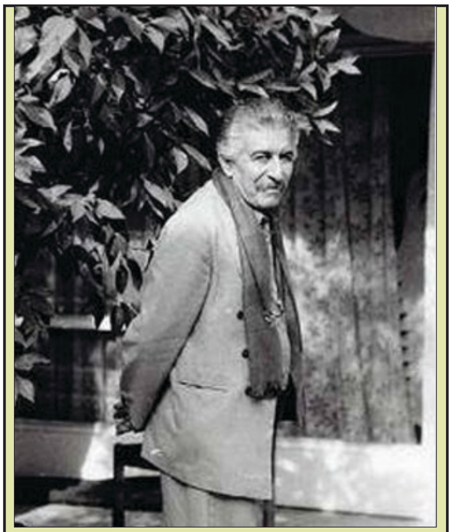
زنده‌یاد منوچهر آتشی شعری زیبا سراییده و آقای حسام حق‌پرست آن را به زیبایی خطاطی کرده و در کافه‌هامون بر دیوار چسپانده است: من یار آنانم که زیر آسمان، کَس یارشان نیست!

هر جمعه من این شعر زیبا را می‌بینم و دقایقی درباره‌اش تامل می‌کنم. برای من این سوال مطرح بود که آتشی شعر را در چه حال و هوایی سراییده است. امروز شعر را برای اولین بار به صورت کامل پیدا کردم و خواندم و متوجه نگاه روانکاوانه شاعر شدم. در کمال تعجب شعر را به کلاغ‌ها و گرگ‌ها و جغدها و مارها که همیشه در نظر آدمیان منفور و رانده شده و شوم‌اند تقدیم کرده است:

شعرم سرود پاک مرغان چمن نیست
تا بشکفد از لای زنبق‌های شاداب
یا بشکند چون ساقه‌های سبز و سیراب
یا چون پر فواره ریزد روی گل‌ها
خوش‌خوان باغ شعر من زاغ غریب است
نفرینی شعر خداوندان گفتار
فواره‌ی گل‌های من مار است و هر صبح
گلبرگ‌ها را می‌کند از زهر سرشار
من راندگان بارگاه شاعران را
در کلبه‌ی چوبین شعرم می‌پذیرم
افسانه می‌پردازم از جغد
این کوتوال قلعه‌ی بی برج و بارو
از کولیان خانه بر دوش کلاغان
گاهی که توفان می‌درد پرهای‌شان را
از خاک می‌گویم سخن، از خار بدنام
با نیش‌های طعنه در جانش شکسته
از زرد می‌گویم سخن ، این رنگ مطرود
از گرگ این آزاده‌ی از بند رسته
من دیوها را می‌ستایم
از خوان رنگین سلیمان می‌گریزم
من باده می‌نوشم به محراب معابد
من با خدایان می‌ستیزم
من از بهار دیگران غمگین و از پاییزشان شاد
من با خدای دیگران در جنگ و با شیطان‌شان دوست
من یار آنانم که زیر آسمان کس یارشان نیست !
حافظ نیم تا با سرود جاودانم
خوانند یا رقصند ترکان سمرقند
ابن یمینم پنجه زن در چشم اختر
مسعود سعدم، روزنی را آرزومندم
من آمدم تا بگذرم چون قصه ای تلخ
در خاطر هیچ آدمیزادی نمانم
اینجا نیم تا جای کس را تنگ سازم
یا چون خداوندان بی همتای گفتار
بی مایگان را از ره تاریخ رانم

سعدی بماناد !
کز شعله ی نام بلندش نامها سوخت
من می روم تا شاخه ی دیگر بروید
هستی مرا این بخشش مردانه آموخت
ای نخل های سوخته در ریگزاران
حسرت مینوزید از دشنام هر باد
زیرا اگر در شعر حافظ گل نکردید
شعر من ، این ویرانه ، پرچین شما باد
ای جغد ها ، ای زاغ ها غمگین مباشید
زیرا اگر دشنام زیبایی شما را رانده از باغ
و آوازتان شوم است در شعر خدایان
من قصه پرداز نفس های سیاهم
فرخنده می دانم سرود تلختان را
من آمدم تا بگذرم ، آری چنین باد
سعدی نیم تا بال بگشایم بر آفاق
مسعود سعدم تنگ میدان و زمین گیر
انعام من کند است و زنجیر است و شلاق

شاعر با کلاغ‌ها و گرگ‌ها و مارها "همدلی" کرده است. درست است که همدلی یکی از فضیلت‌های "اجتماعی" است ولی اگر دقیق‌تر نگاه کنیم می‌بینیم که همدلی با دیگران، نشانه خوبی از "خودشناسی" است و یک فضیلت فردی هم است. اگر در اعماق درونی روان خود کندوکاو کنیم نازیبایی‌های زیادی می‌یابیم. می‌گویند همدلی یک وظیفه اخلاقیست ولی در واقع همدلی، میوه و ثمره روان‌کاوی است. قبل از اینکه درباره دیگری قضاوت و داوری کنیم می‌بایست ابتدا با "درون‌نگری" خودمان را بکاویم و داوری کنیم. همدلی رابطه با کسی یا چیزی بیرون از "خود" نیست بلکه رابطه با درون "خود" است: همدلی میوه "خودبینی" است ولی موضوع اینست که "خودبینی" و کنکاش در تاریکی‌ها و نازیبایی‌های ذهنی خود، "زحمت" دارد و نمی‌توانیم جغدها و کلاغ‌ها و مارهای درونی خود را بیابیم و ببینیم. به همین خاطر است که "بی‌درنگ" و به "آسانی" قضاوت‌های بی‌رحمانه‌ای درباره دیگران می‌کنیم. همدلی نیازمند "ریاضت فردی" است تا به "فضیلت فردی" و در ادامه به "فضیلت اجتماعی" مبدل شود.



منوچهر آتشی

خوابیده ای کنار من
آرام مثل خواب
خواب کدام خوب ترا می برد چنین
مثل گلی سفید شناور به روی آب ؟
در پشت پلک های تو باغی ست
می بینم
باغی پر از پرنده و پرواز و جست و خیز
در پشت سینه تو دلی می تپد به شور
می شنوم
نزدیک کرده با تو هر آرزوی دور
پیش تو باز کرده هر بسته عزیز
رگ های آبی تو در متن مات پوست
دنباله های نازک اندیشه دل است
در نوک پنجههای تو نبضان تند خون
در گوش کودکی که
هنوز
پر جست و خیز ماهی نازاب خون تست
تکبیر زندگی کیست
خوابیده ای کنار من آرام مثل خواب
خواب تو باغ خاطره ها و خیال هاست
می دانم امـا بگو
آب کدام خوب ترا می برد چنین
مثل گلی سفید شناور به شط خواب ؟



نگاهی به هشت خاندان سلطنتی قدرتمند اروپا و کاخ‌های محل اقامت آنان

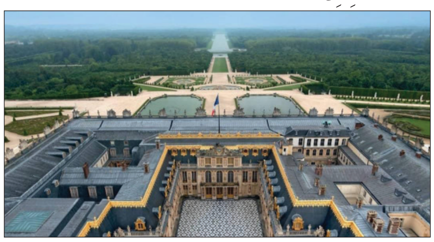
بناهای ماندگار اروپا

محمد هاشم زاده

بناهای ماندگار اروپا یا به دستور خاندان‌های سلطنتی ساخته شده‌اند، یا به سفارش نهادهای مذهبی مانند کلیسا. کاخ‌ها ولی متعلق به پادشاهان و ثروتمندان بوده، که البته رابطه نزدیکی با نهادهای مذهبی داشته‌اند.
این هشت خاندان از شرق به غرب اروپا عبارتند از: روسیه (یک)، اتریش (یک)، ایتالیا (یک)، آلمان (دو)، فرانسه (دو) و اسکاتلند (یک).
۱. خاندان هابسبورگ (Habsburg)

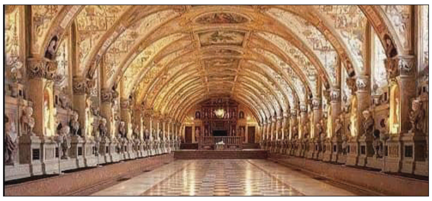


از قدرتمندترین خانواده‌های سلطنتی اروپا بودند که امپراتوری مقدس روم را نیز تحت کنترل داشتند و بر اتریش، اسپانیا، مجارستان، بوهِم (چک کنونی)، هلند، بلژیک، و برخی از مناطق ایتالیا حکمرانی کردند.
کاخ شون‌برون (Schönbrunn Palace) در وین اتریش، اواخر قرن شانزدهم توسط آنان ساخته و در اواخر قرن هیجدهم بازسازی شده است.
۲. خاندان بِربن (Bourbon)



این خاندان تاثیر زیادی بر تاریخ فرانسه و اسپانیا داشتند و هنوز هم در اسپانیا و لوکزامبورگ سلطنت می‌کنند. ناپل، سیسیل، و پارما نیز بخشی از قلمروشان بود. نوشیدنی بِربن که از قرن ۱۳ تولید وبه بازار عرضه شده، به نام همین خاندان است.
خاندان بوربون دو کاخ مشهور داشته‌اند:
الف)- کاخ ورسای (Palace of Versailles) در سال ۱۶۲۳ در ورسای فرانسه ساخته و در نیمه دوم قرن هفدهم، در زمان لوئی چهاردهم، بازسازی شده است.
ب)- کاخ سلطنتی مادرید (Royal Palace of Madrid) در مادرید اسپانیا، ساخت آن در سال۱۷۳۵ آغاز و در سال ۱۷۵۵ بهره‌برداری گردید.

۳. خاندان ویتِلس‌باخ (Wittelsbach) : ابتدا در باواریا



(بایرن-آلمان) و بعدها در سوئد و یونان حکومت کردند.
اقامتگاه مونیخ (Munich Residenz) در مونیخ آلمان، که ساخت آن در سال ۱۳۸۵ میلادی آغاز و بازسازی آن در قرن ۱۶ تا ۱۹ انجام شد، محل اقامت این خاندان بود.
۴. خاندان رومانوف (Romanov) : این خاندان از قرن



۱۷ تا انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ بر روسیه حکومت می‌کرد.
کاخ زمستانی (Winter Palace) در سن‌پترزبورگ روسیه، محل اقامت آن خاندان بود که ساخت آن در سال ۱۷۵۴ شروع و در سال ۱۷۶۲ به پایان رسید.
۵. خاندان ساوی (Savoy) : نقش مهمی در اتحاد ایتالیا در



قرن نوزدهم ایفا کرد و تا سال ۱۹۴۶ که ایتالیا جمهوری شد، بر آن کشور حکومت کردند.
کاخ سلطنتی تورین (Royal Palace of Turin) در تورین ایتالیا که ساخت آن در قرن ۱۶ آغاز شد و در قرن ۱۷ مورد بازسازی قرار گرفت، متعلق به خاندان ساوی بوده است.
۶. خاندان استوارت (Stuart): استوارت‌ها بر اسکاتلند و سپس بر بریتانیا و ایرلند حکومت کردند تا این‌که در سال ۱۷۱۴ با مرگ ملکه آن، سلطنت به خاندان هانوفر انتقال یافت. کاخ هولی‌رود (Palace of Holyroodhouse) در ادینبورو اسکاتلند، که ساخت آن در سال ۱۱۲۸ میلادی



به عنوان یک صومعه آغاز و در قرن پانزدهم و شانزدهم به عنوان کاخ سلطنتی مورد بازسازی قرار گرفت، محل اقامت خاندان استوارت بوده است.
۷. خاندان هانوفر (Hanover): ابتدا در دوک‌نشین



براونشوایگ-لونبورگ آلمان، و سپس از ۱۷۱۴ تا ۱۹۰۱ بر بریتانیا حکومت کردند. خاندان کنونی سلطنتی بریتانیا نیز از این خاندان منشعب شده است. کاخ هِرن‌هاوزن (Herrenhausen Palace) در هانوفر آلمان، که آغاز ساخت و ساز آن در اوایل قرن هفدهم و بازسازی آن در قرن نوزدهم انجام گرفته، متعلق به این خاندان بوده است.
۸. خاندان والوا (Valois): از قرن ۱۴ تا ۱۶ بر فرانسه حکومت کردند ولی با مرگ هنری سوم، تاج به خاندان بِربن منتقل شد. کاخ (موزه) لوور (Louvre Palace)



در پاریس فرانسه که ابتدا به عنوان کاخ سلطنتی استفاده می‌شد و ساخت آن در سال ۱۱۹۰ آغاز و در دوره‌های مختلف، به ویژه در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی بازسازی گردیده، متعلق به همین خاندان بوده است.
گفتنی است این خاندان‌ها با ازدواج‌های سیاسی و اتحادهای استراتژیک، نقش مهمی در شکل‌دهی به نقشه سیاسی و فرهنگی اروپا ایفا کرده‌اند.



شعار روز جهانی گردشگری سال ۲۰۲٤

«گردشگری و صلح»

منصور حاجی پور - مدرس گردشگری، تشریفات و مذاکره

WORLD TOURISM DAY
TOURISM AND PEACE



پنجم مهر ماه مطابق با ۲۷ سپتامبر روز جهانی گردشگری را گرامی می داریم. و این روز را به تمامی دست اند کاران و علاقمندان به این صنعت انسانی تبریک می گوئیم.

هرساله به مناسبت این روز، شعاری از سوی سازمان جهانی گردشگری برای برجسته سازی ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی ، اقتصادی و محیط زیست گردشگری انتخاب و اعلام می گردد و کشورهای عضو این سازمان بایستی در راستای تحقق این شعار تلاش نمایند.

سازمان جهانی گردشگری تنها سازمانی است که فعالیت‌های آن کلیه جنبه‌های مختلف گردشگری درسطح جهان را شامل می شود و اهداف آن عبارت است از گسترش و توسعه گردشگری با در نظرگرفتن کمک به « توسعه اقتصادی، تفاهم بین المللی، صلح، احترام جهانی بدون هیچ‌گونه تمایز از نظر نژاد، جنس، زبان، مذهب» این سازمان با آگاهی از تغییرات شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان بر روی گردشگران و تغییرات بازار، روش‌های توسعه گردشگری را تحت بررسی دائم قرار داده و ضوبط و استانداردهای گردشگری را تعیین می نمایند.

تمرکز شعار امسال براستفاده ازگردشگری به عنوان پلی بین فرهنگ های مختلف، ترویج دوستی ، کاهش در گیری و صلح است.

گردشگری به عنوان یکی از پدیده های چند بعدی و تاثیر گذار نقشی اساسی در ترویج صلح و هم زیستی مسالمت امیز میان ملت ها و فرهنگ ها ایفا می کند. البته گردشگری ضرورتا در صلح مشارکت نمی کند، ولی دارای ظرفیت زیادی برای این امر از راه های مختلف است.

در عصر پرشتاب و در جهانی که عصر ارتباطات لقب گرفته هیچ ملتی و هیچ فردی نمی‌تواند در انزوا زندگی کرده و خود را بی نیاز از دیگران بداند.

در کشور ما نیر دیدگاه‌های مهمان نوازی مذهبی و ملی - مذهبی از دیر باز مورد توجه بوده و هست. در بعد مذهبی حدیث معتبرپیامبراسلام (ص) که می فرماید: «اکرم الضیف و لوکان کافرا» ، تکریم کنید به مهمان ولو کافر باشد.

حضرت علی (ع) نماد دیگر مهمان نوازی در دیدگاه مذهبی است.

دوبیت شعر معروف و منسوب به ایشان در دیوان امیرالمؤمنین در فواید مسافرت و سیر و سفر را به شرح زیرمی آوریم:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی
وسافره ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واکتساب معیشه
و علم و آداب و صحبته ماجد

حسین میمندی، ترجمه آن را به شعر در آورده است.

جمعی که رموز عشق دریافته اند
کام دل خویش در سفر یافته اند
علم وادب و خرمی و کسب معاش
در صحبت ارباب نظر یافته اند

و اما دیدگاه ملی - مذهبی



در این دیدگاه، مهمان نوازی همواره باهم آمیخته شده و عارفان بزرگ، طلایه‌داران این آمیختگی بوده اند. مولوی، حافظ، عطار، ابو سعید ابوالخیر و بسیاری دیگراز بزرگان را می‌توان برشمرد، اما به عنوان نماد مهمان نوازی در دیدگاه ملی - مذهبی، عارف بزرگ ایرانی شیخ ابوالحسن خرقانی را می توان در نظر گرفت .

او می گوید: «هر که در این سرای درآید، نانش دهید و از ایمانش میرسید، چه آن کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد، البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد.»

(این شعار برسر درآرامگاه این بزرگوار در شاهرود نقش بسته است.)

شعار انتخاب شده امسال، در کشور ما نیز موضوعیت خاصی دارد، چرا که شعار دولت، صلح، گفتگو و هم زیستی است.

لازم می داند مجددا یادآوری نماید که، گردشگری، پیام آور دوستی و تفاهم بین مردمان جوامع مختلف است و موجب پیوند آنان با یکدیگر می شود این صنعت انسان محور. توانایی ظاهر شدن به مثابه زبان مشترکی برای گفتگو و ابزاری جهت صلح جهانی را دارد. و نیز پاسخ قدرتمندی برای چالش‌های جهانی و تروریسم می باشد.

انشالله با نگاه مثبت‌تر و نیز تفکر عمیق تر به گردشگری، در آینده نه چندان دور، شاهد شکوفایی گردشگری بومی و نیز گردشگری بین‌المللی که معیارها و استانداردهای لازم را طلب می‌کند باشیم و بتوانیم در بازارهای جهانی سهم خود را بنحو مطلوبی کسب نماییم.

معاون دانشگاه علوم پزشکی بوشهر:

کمک‌های درمانی صنایع بوشهر متناسب با مسئولیت‌های اجتماعی آن‌ها نیست

معاون توسعه مدیریت و منابع دانشگاه علوم پزشکی بوشهر گفت: کمک‌هایی پراکنده از سوی صنایع به حوزه سلامت این استان انجام می‌شود اما این کمک‌ها به هیچ وجه متناسب با مسئولیت اجتماعی آن‌ها نبوده و پاسخگوی نیازهای مردم نیست.

اکرم فرهادی در گفت و گو با ایرنا افزود: استان بوشهر موقعیت متفاوتی نسبت به سایر دانشگاه‌ها دارد و این تفاوت به واسطه وجود صنایع بزرگ نفت و گاز است.

وی بیان کرد: این صنایع با وجود نقش مهمی که در اقتصاد کشور دارند نقش آلایندگی آن‌ها و اثرات آن بر حوزه سلامت واقعیتی انکارناپذیر است.

معاون توسعه مدیریت و منابع دانشگاه علوم پزشکی بوشهر تصریح کرد: براساس مطالعات انجام شده که در مجله‌های بین‌المللی نیز به چاپ رسیده اثرات این صنایع بر سلامت مشهود بوده و باید نقش موثری برای ارتقای حوزه سلامت و پیشگیری از بیماری‌های مرتبط با صنایع ایفا کنند.

فرهادی ادامه داد: در چنین شرایطی انتظار می‌رود صنایع با ایفای نقش موثرتر برای رفع نیازهای درمانی مردم استان پیشگام شوند تا هم‌استانی‌ها نیاز به مراجعه درمانی به استان‌های همجوار نداشته باشند.

وی افزود: در حوزه سلامت نباید انتظار داشت دانشگاه علوم پزشکی بوشهر به تنهایی پاسخگوی نیازهای درمانی مردم باشد و با توجه به این‌که هر انسان از دوران جنینی تا قبل از مرگ نیازمند حوزه سلامت است.

فرهادی ادامه داد: با توجه به شرایط اقلیمی خاص استان بوشهر میل مهاجرت نیروی انسانی و اشتغال در بخش غیردولتی زیاد است که باید بسته‌های تشویقی برای بهبود شرایط ماندگاری نیروهای متخصص به خوبی دیده شود.

وی افزود: در استان بوشهر نیز تلاش می‌شود با پرداخت به موقع در بحث اضافه کاری گروه‌های مختلف شغلی از جمله پرستاران رضایت‌مندی شغلی آنان تامین شود.

رئیس بیمارستان شهدای خلیج‌فارس نیز گفت: در این مرکز به عنوان تنها مرکز آموزش درمانی تابعه سطح سه دانشگاه علوم پزشکی بوشهر یکی از رسالت‌های مهم خدمات تشخیصی و درمانی در بالاترین سطح با بهترین کیفیت ممکن ارائه می‌شود.

زهرا سادات جلالیان افزود: یکی از بخش‌های فوق‌تخصصی بخش گوارش است که با حضور اساتید فوق تخصص گوارش هیأت علمی در بیمارستان شهدای خلیج‌فارس در حال خدمت هستند.

وی گفت: یکی از دستگاه‌های ضروری، دستگاه اندوسونوگرافی به عنوان تشخیص دهنده بیماری‌های مجاری صفرا و همچنین بیماری‌های دستگاه گوارش است که وجود آن منجر به بی‌نیازی هم استانی‌ها برای مراجعه درمانی به استان‌های همجوار است.

جلالیان یادآور شد: ارزش این دستگاه ۱۵۰ میلیارد ریال است که با پیگیری و حمایت مسوولان محقق شده است.

عنوان کرد: یک دستگاه اندوسکوپی پیشرفته به منظور خدمات تشخیصی و درمانی بیماری‌های گوارشی به ارزش ۳۳ میلیارد ریال خریداری شده است.

خاطرات فرهاد امینی بازیکن پیشین ایرانجوان و پیشکسوت فوتبال تهران و بوشهر(۶)

جذابیت بوشهر در قلب‌های پر از مهر و محبت و شرافت انسانی‌شان است



یک خاطره تلخ در بوشهر

بازگو کردن خاطرات تلخ باعث آزرده خاطر خودم و دوستان می‌شود ولی در بوشهر یک اتفاق بسیار تلخ برایم افتاد که خوشبختانه با معجزه الهی جان سالم بدر بردم.

نخست با این مقدمه که هرگز به خاطر سفارش خانواده، من سوار موتور نشدم و اصلا تا همین الان هم بلد نیستم، ولی سال ۱۳۵۳ جلوی قهوه خانه عبدل همه دوستان جمع بودن و چای و قلیان و استراحت می‌کردند، من هم از غذاخوری حاج آقا پاسیار بیرون آمدم و اتفاقی مواجه شدم با یکی دو نفر از موتورسوارهایی که از بنه‌گز و چاهکوتاه آمده بودند، تعارف و احوال‌پرسی و بعد از ساعتی من خواستم خداحافظی کنم که رضا رعوفی پرسید «کجا به این زودی؟»

گفتم: «می‌خوام برم محله بهبونی و یک امانتی که از تهران برایم با هواپیما پست کرده بودند را تحویل خانواده ماندگاری بدهم.»

گفت: «خوب کمی صبر کن با هم برویم.»

من قبول کردم و دقایقی بعد سوار موتور شدیم و با سرعت راه افتادیم، همین‌طور که می‌رفتیم من گفتم داداش رضا لطفا یواش تر برو من می‌ترسم. خنده‌ای کرد و به شوخی گفت: «تو محله گرگان به من میگن رضا موتوری، حالا بگذر از این‌که تو بوشهر تو گروه اهالی آب پخش و خورموج و اهرم وکاکی به من میگن رضا سرخو، چون من عاشق آفتابم و تابستان هم میرم تو علف‌ها جلوی درمانگاه سپاه بهداشت می‌خوابم». بعد از این تعریف ترس من بیشتر شد.

گفتم: «آقا رضا چند وقت دیگه با تابان بازی داریم، ترا خدا یواش برو این امانتی را بدیم به آقا کرم ماندگاری که کلیدار باشگاه ایرانجوان بوشهر است و بعد منو بزار پشت مسجد بزازجونی‌ها، خیابان سنگی، دوست داشتی می‌ریم یک چای و خرما هم خونه می‌خوریم»، گفت: «باشه نترس یواش میرم».

خلاصه از کوچه پس کوچه‌های خیابان ششم بهمن ما را برد پشت خونه حمید پاپری و شاهپور و شاهین و مهدی ماندگاری که در میدان داشتند فوتبال بازی می‌کردند، امانتی را دادم به برادر آقا کرم و گفتم «بده به داداش و سلام برسون»، بنده خدا چقدر خوشحال شد و تعارف کرد بیا بریم خونه یک چای و میوه که یک‌دفعه دیدم خانواده ماندگاری؛ پدر و مادر و برادران دیگه‌شان، خبردار شدند و خوشحال و تعارف و اجازه نمی‌دادند برویم، من هم قول دادم که حتما جمعه میام خونتون و نهار می‌مانم و بهونه دوستم را آوردم و با اصرار و خواهش اجازه دادند که برویم.

در راه برگشت گویا برای آقا رضا رعوفی و دوستش که در قهوه خانه منتظرش بود، دیر شده بود و من هم از همه جا بی‌خبر زیادی ایستاده بودم، و رضا رودرواسی کرده بود، خلاصه برای برگشت عجله کرد، چشم‌تان روز بد نبیند، این‌بار از پشت دیوار گمرک و اداره بندر به طرف شهر رفتیم خیابان خیلی خلوت بود و مسیر آسفالت نرسیده به درب بندر کشتیرانی که گاردی‌ها و چرخ‌های دستی ایستاده بودن، ناگهان دوچرخه‌ای با بی‌احتیاطی بیرون آمد، مردی سیاه چرده که همیشه جلوی قهوه خانه نزدیک درب اداره بندر پاتوق داشت و چای می‌خورد، من که ترک موتور بودم لحظه‌ای با فرمان گرفتن رضا موتوری، کج شدیم و زدیم وسط دوچرخه مرد بی‌آزار و دوچرخه از وسط نصف شد و خورد زمین و من هم دیگه چیزی نفهمیدم. زمانی چشم باز کردم دست و پایم را باند پیچی شده و دنبال آمپول کزاز بودند، رضا



از راست: فرهاد امینی – رضا رعوفی
سال ۱۳۵۳ – رستوران خلیج در بوشهر

موتوری دست راست و پای چپش آسیب شدیدی دیده بود و یکی از انگشتان دستش را آتل بسته بودند و گفتند که موتور و دوچرخه بسیار صدمه دیده بودند.

من همش می‌گفتم کی بازی داریم؟ و تا مدتی نمی‌دونستم چند شنبه است و حقیقت مدتی طول کشید تا از مبدأ تا مقصد را بیاد آوردم. این تلخ‌ترین خاطره من از شهر بوشهر عزیز بود که از ابتدا با دلهره و ترس آغاز شد و پایان این خاطره شکر خدا عیادت‌ها و ملاقات‌های اهالی بهداشت و دکتر وصال و دوستان و هم گروهی‌های عزیزم بود و از همه مهم‌تر در روز بازی با تابان با پیراهن مقدس ایرانجوان، در میدان حاضر شدم و بازی کردم. حتی درحین بازی مرتضی علی مصلح از تصادف من با موتور پرسید و کوتاه گفت: «هواداران فهمیده بودن تو تصادف کردی و گفتند به این بازی نمی‌رسی».

علی مصلح از همان ابتدای ورودم به بوشهر مثل برادرم بود، خیلی خیلی مهربان و بامعرفت. شکر خدا آن بازی مساوی تمام شد.

شیفته شهر بوشهر و مردمانش شدم

من زمانی شیفته شهر بوشهر و مردمان خوش قلب و با معرفت و دریادل بوشهری شدم که شهر بوشهر وضعیت خوبی نداشت، وقتی در سال ۱۳۵۲ وارد بوشهر شدم، شرایط شهری و فضای حاکم در ورودی بوشهر و پایانه‌های قدیمی و اتومیهن خوب نبود، زمین پر از آب و بوی بد جوی‌ها و فاضلاب و کثیفی خیابان‌ها و بازار قدیم و کوچه‌های خاکی بودند، ولی در کنار این‌ها مردان و زنان پرتلاشی هم بودند که صبح زود دور میدان ششم بهمن جلوی مسافرخانه عمو دلو درویشی بساط می‌کردند و از شیر گاو خانگی و سبزی و مرغ و خروس و نان گرده و بل‌بل و کُنار و میوه‌های درختان خونه خویش امرار معاش می‌کردند و یک فضای سنتی و پر از عشق و عاشقی بوجود می‌آوردند. ولی من مشتری پر و پاقرص این مادرانی بودم که باور نکردنی از ساعات سحر و سپیده و خروس خون در محل حاضر بودند، یادم هست با یکی دو تا از این مادران گرامی که من عاشقانه مادرجون صداشان می‌کردم و وقتی روزی در محل حاضر نمی‌شدند، من از کنارشان جویای حال و احوال‌پرسی می‌شدم و همیشه بقول خودشان خاگ و یا تخم که همانا تخم‌مرغ بود با نان محلی ازشان می‌خریدم و بعضی اوقات به اصرار من پیش خرید می‌کردم، زنانی که همگی چون ننه باقر شهر عزیز بوشهر هنوز چهره مهربان و دوست داشتنی‌شان را یادم هست.

یکی از این خوبان که همان موقع خانمی زحمت‌کش و سال‌خورده بود، به بی‌بی در محل معروف بود، مرا تشویق به خوردن ماهی خارو می‌کرد و قسم می‌خورد هرگز غیر از ماهی خارو ماهی دیگری نمی‌خورد و قیمت آن‌هم خیلی خیلی ارزان بود.

این‌قدر باهاش صمیمی شدم که مرا به ولات خویش دعوت کرد و به من گفت: «ننه پسرم، من از تو به پسرم و عروسم و شوهرم خیلی گفتم، می‌دونی چرا؟» گفتم: «نه بی بی، من که دور از خانواده‌ام هستم نمی‌تونم از خوبی‌های شما برای کسی تعریف کنم شما بگو چی گفتی؟» با چهره ای خسته و گردوخاکی ولی چشمانی پر از درخشیدن چون برق و قلبی مملو از عشق و بیانی ساده و لهجه‌ای کمی متفاوت با بوشهری ها، گفت: «گفتم این پسره بالاسونی که سپاهی بهداشته خیلی دستش سبک است و وقتی از دستش دشت می‌کنم آن روز همه چیزها را می‌فروشم و دست پر و جیبی پر از پول و برکت به خونه میرم، همیشه دعاش می‌کنم و دوست دارم صبحگاه مشتری اولم باشه و صدای گرم وشیرین و بی‌بی گفتنش را خیلی دوست دارم، لهجه‌اش قشنگه ولی من وقتی گپ می‌زنه خیلی از حرفاشو نمی‌فهمم».

خلاصه من در آن میدان که لااقل هفته‌ای دوبار با قرار

قبلی می‌رفتم و سفارش‌هایم را می‌خریدم، خیلی حس خوبی داشتم و اصلا دوری از خانواده و مادر و مامان بزرگم را حس نمی‌کردم چون سادگی و خوش‌قلبی و بی‌ریایی فروشندگان خانم به ویژه سال‌خورده‌ها و پیرترها، خیلی خیلی کمبودها و دلتنگی‌هایم را برطرف می‌کرد، البته ناگفته نماند همگی چند سالی از سن واقعی خود، بیشتر نشان می‌دادند آن‌هم بخاطر آفتاب و زحمت و تلاش و کمک حال خانواده بودند.

گویا اجباری هم در راه بود، چون وقتی می‌پرسیدم که همسران شما چه کاری می‌کنند و یا اغلب به چه کاری مشغول هستند؟ اکثراً می‌گفتند شش ماه تا یک‌سال در سفر هستند به بحرین و کویت با لنج رفته‌اند و در واقع نان‌آور خانه همان همسران فداکار و زحمتکش بودند، من نسبت به خیلی از آن‌ها عاشق بی‌ریایی، صداقت و ساده اندیشی و بی‌کلکی بودم و همیشه خیلی زود با آدم‌های خوش قلب آشنا می‌شدم و گویی در کوتاه مدت چندین و چند سال است که آن‌ها را می‌شناسم. حقیقت این وجه اشتراک را در اغلب بوشهری‌های عزیز می‌دیدم، خیلی صاف و صادق و خونگرم و مهمان نواز هستند.

این‌که می‌گویند بوشهری‌ها غریب‌نواز هستند را قبول ندارم

بر عکس این‌که می‌گویند بوشهری‌ها غریب‌نواز هستند را قبول ندارم،



از راست: احمد پژند، دلو درویشی، واهیک مینابیان، حمید کاکاوندی، طرفدار ایرانجوان، فرهاد امینی.
سال ۱۳۵۴ - بعد از پیروزی خانگی ایرانجوان - جشن در باشگاه خلیج بوشهر

چون این توهین به شعور بوشهری‌های فهیم و با شخصیت و با معرفت است، بی‌شک بوشهری‌ها به همه آدم‌ها خوبی می‌کنند و مهمان‌نواز هستند و بی‌ریا مهمان پذیر و پر از دست‌دلبازی و سفره‌دار و با محبت ولی از شعور و درک بسیار بالایی نسبت به همه استان‌های کشورم ایران عزیز برخوردارند، من با همه وجود این مهم را درک کردم و بسیار بررسی و مطالعه و باتجربه‌ای که حداقل با دو نسل طلایی بوشهری‌های عزیز داشتم، متوجه این فهم و درک و دور اندیشی‌شان شدم.

هرگز با هرکسی که در کنارشان قرار می‌گیرد تا از سلامتش مطمئن نشوند و از آزمون چشم پاکی و دست پاکی و اخلاق‌مداریش نمره قبولی نگیرد، ادامه مسیر نمی‌دهند، چون بسیار پاک و مبرا از هر ناپاکی اخلاقی هستند، البته مردان بزرگ و دریادل و خوشنام بوشهری‌های عزیز، همواره اعتماد و خوش‌باوری خودشان را دارند و بسیار صبور و با ظرفیت هستند، لیکن در دوستی‌های خانوادگی و درازمدت خیلی آیتم‌ها را مراعات می‌کنند و این وجه اشتراک و صداقت‌شان مرا شیفته خود کرده و این چنین است که من از روزهای نخست ورودم در بوشهر، چه در میان ایرانجوانی‌ها و چه شاهینی‌های عزیز، دوستانی یافتم از جان بهتر، دوستانی چون چشمانم ازشان محافظت کردم و چون قلبم مملو از عشق و عاشقی دوست‌شان دارم و شاید باورش سخت باشد در همه جای ایران عزیز خود را با رخصت از بزرگان بوشهری یک بوشهری معرفی می‌کنم و با افتخار بخود می‌بالم.

گیرایی بوشهر نه درخاک است و نه در شهر، بلکه جذابیت و خونگرمی و پاکی و عشق و عاشقی فقط و فقط درقلب‌های پر از مهر و محبت و شرافت انسانی‌شان است

موسیقی؛
صلاحِ کار و نوبتِ صلح!

حسام حق پرست



به راستی نیاز جامعه به موسیقی از حیث صلاح و رویکردِ زیستِ همراه صُلح، اکسیژن نجاتبخش بدن را می ماند از مرگ و نیستی و زوال!

این روزها و روزگار شاهد حجم بسیاری از آموزشگاه‌های موسیقی در تمام کشور هستیم.

هنرستان ها، دانشکده‌ها و جشنواره‌های موسیقی که جای خود را دارد.

موسیقی ملّی ایرانی و موسیقی نواحی ایران در تمام جهان و داخل کشور هر روز در حال اجراست و این خود بی شک مهم‌ترین شاخص و جاذبه‌ی گردشگری است. (مثال و مانندش هر ساله در نوروز بندر بوشهر کاملاً ثابت شده است)

هم از این روی اقتصاد و درآمدزایی شکل می گیرد و موسیقی رونق بخش زندگی می شود!

حضور موسیقی در زندگی حدود و اندازه‌ی فرهنگیِ جوامع را اعتلا می‌بخشد و دیگر کمتر شاهد



زد و خوردها و نزاع‌های خیابانی هستیم و جایش را امن و آسایش می‌گیرد.

نظام تربیتی کشورهای جهان همواه در بطن خویش به حضور پررنگ موسیقی‌های اصیلِ جوامع شهری و روستایی می‌پردازد و در این راستا پویش‌های متعدد را پی می گیرد تا بلوغِ تاریخی نسل آینده را تضمین کند.

موسیقی با تمام شاخ و برگ ها، و تنوع بی شمارِ ژانرها در کلِّ زندگی جریان دارد!

نفس می‌کشد و امید به حیات می‌بخشد تا بشریتِ زیبایی ها را بیشتر بشناسد و بفهمد و درک کند!

موسیقی بی شک صلاح و صلح است با خود...با یکدیگر...با طبیعت..!

رئیس اورژانس پیش بیمارستانی و مدیر حوادث استان بوشهر:

اورژانس بوشهر با کمبود نیرو مواجه است

رئیس اورژانس پیش بیمارستانی و مدیر حوادث استان بوشهر گفت: ۵۴ نیروی جدید در سال گذشته جذب اورژانس شده اما همچنان با کمبود نیرو مواجه هستیم.

«حسین موسوی» در گفت و گو با ایرنا اظهار کرد: بعد از اجرای قانون ارتقا بهره وری کارکنان بالینی نظام سلامت، میانگین نیروی بکار رفته در هر پایگاه اورژانس، ۹.۲۵ نفر اعلام شد که این شاخص در استان بوشهر، ۵.۸ نفر است. این شاخص نشان می دهد که استان بوشهر در هر پایگاه با کمبود متوسط حدود چهار نیرو مواجه است.

رئیس اورژانس پیش بیمارستانی و مدیر حوادث استان بوشهر تصریح کرد: اگر چه در سال گذشته با جذب ۵۴ نیروی جدید توانستیم بخشی از مشکلات ۵۸ پایگاه اورژانس استان را رفع کنیم اما به دلیل وجود شرکت‌های بزرگ صنعتی به خصوص در جنوب استان و جذب نیروهای فوریت‌های پزشکی با حقوق و دستمزد مناسب، عملا رغبتی برای آمدن افراد به اورژانس های دانشگاهی وجود ندارد.

موسوی ادامه داد: همچنین با کمبود کارشناس فوریت‌های پزشکی در استان مواجه هستیم.



صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱
www.nasimjonoub.com

چالش انتصاب استاندار بومی؛ برای توسعه استان بوشهر!

دکتر پرویز حاجیانی



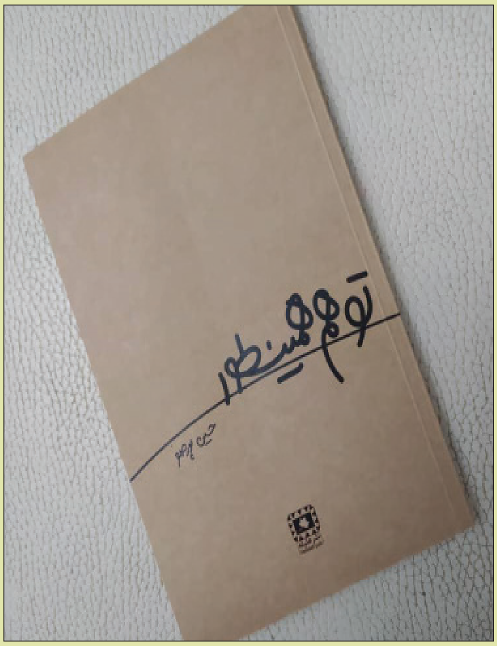
با یک نگاه تاریخی عملا بوشهری ها در غالب موارد در اجماع در مورد یک یا دو گزینه برای استانداری ناموفق بوده‌اند. بوشهری‌ها قبل از هر چیز باید برای خودشان روشن کنند چه استانداری می‌خواهند با کدام ویژه گی‌ها؟ ما در بوشهر هنوز یاد نگرفته‌ایم ابتدا معیارها و شاخص‌های‌مان را روشن کنیم و بعد ببینیم چه کسی این شاخص‌ها را و به چه نسبتی دارد. در این‌جا ابتدا افراد را لیست کرده و زمین و زمان می‌کنیم که این‌ها شرایط استاندار شدن را دارند. بهتر این بود که شاخص‌هایی روشن و شفاف به وسیله ستادها و گروه‌های مرجع تعیین می‌شد و فردی انتخاب می‌شد(بومی یا غیر بومی) که کت استاندار برازنده‌اش باشد. قبل از هر چیز دنبال چه استانداری هستیم؟یک استاندار موفق چه ویژگی دارد؟ فکر می کنم اگر در مورد پاسخ به این سوال به اتفاق و اجماع رسیدیم تا حد زیادی به هدف نزدیکیم. استاندار مناسب و موفق استانداری توسعه‌گراست که مولفه‌های توسعه را می‌داند، به مدیریت استراتژیک آشناست و مزیت‌های نسبی و رقابتی استان را می‌شناسد و داری توان اولویت‌بندی در محدودیت منابع و شجاعت عمل است. در کنار انتخاب یک گزینه مناسب، موضوع مهمی که در انتخاب استاندار به وسیله وزارت کشور از بین گزینه‌های پیشنهادی استان مهم است، اجماع استان بر روی یک یا دو گزینه است. تجربه نشان می‌دهد که بوشهری‌ها در کمتر مواردی برای انتخاب استاندار هم رای می‌شوند،



زیرا که در بوشهر همیشه چند ستاد، یا چند گروه یا افراد ذی نفوذی وجود دارند که گزینه خود را محق می‌دانند و در کمتر موردی حاضرند با هم بنشینند و اتفاق کنند، به عبارتی هر گروه می‌خواهد گزینه خود را خارج از هر شاخص و ضابطه‌ای به کرسی نشاند، در این شرایط معمولا گزینه‌های زیادی بوسیله این گروه ها مطرح می‌شود، در همین زمان افراد و گروه‌های خارج استانی نیز بیکار نبوده و فعال هستند، نتیجه این تفرقه بین گروه‌های سیاسی استان، سوخت شدن همه افراد پیشنهادی است و معمولا گروه‌های ذی‌نفوذ مرکز موفق می‌شوند گزینه‌های خود که معمولا افراد درجه سوم هستند را بر کرسی استانداری بوشهر بگمارند. چه عاملی باعث می‌شود که نتوانیم بر روی یک گزینه اجماع کنیم؟ گزینه‌ای که برای استان خوب باشد و نه برای یک گروه یا فرد. به باور من این تفرقه ناشی از منفعت‌طلبی‌های فردی است که در جای خود قابل قبول است اما در صورتی که این منفعت طلبی در تضاد با منافع جامعه یا استان باشد امری مذموم است. کسانی که عملکردشان تفرقه موجود را دامن زده و به احتمال زیاد منجر به انتخاب استانداری با لابی‌های مرکزنشینان می‌شوند مقصر اصلی این ماجرا هستند.

عزیزان! بوشهر رنجور آرمیده بر ساحل نیلگون خلیج‌فارس، با گنج‌های طبیعی و سرمایه انسانی فراوانش نیاز به استانداری دارد که بتواند با درایت و تیم مدیریتی قوی و با استفاده از جوانان نخبه استان طرح‌های شیرین کردن آب دریا را سرعت بخشد، اقتصاد دریا پایه (شیلات و بیوتکنولوژی، گردشگری و تجارت) را محور توسعه استان بسازد، تجارت (صادرات و واردات) را بر پایه راه‌آهن بوشهر و بزرگراه بوشهر شیراز سرعت بخشد و شاخص‌های رفاهی و سلامت استان را در اولویت قرار دهد و نفت و گاز را در خدمت اقتصاد و اشتغال جوانان استان درآورد و محیط زیست استان را حفاظت و بهبود بخشد. بیایید با هم همراه شوید و این ستاد و آن ستاد نکنید و از گذشته درس بگیرید، نمایندگان مردم را نیز با خودتان همراه کنید و نگذارید تفرقه موجود گزینه‌های دست چندم و ضعیف لابی‌های مرکزنشین که اصلا دل‌شان برای توسعه و آبادانی بوشهر نمی‌سوزد زمام امور را به دست گرفته و ما باشیم با فرصت‌های ازدست رفته و استانی که چشم انتظار حداقل هاست.

انتشار رمان
«تو هم همین‌طور»
توسط نویسنده بوشهری





رمان «تو هم همین‌طور» نوشته حسین پورصفر، توسط نشر هلیله منتشر شد.

قسمت کوتاهی از رمان «تو هم همین‌طور»:

«... قدم زنان راه افتاد به طرف کتابخانه عمومی. روبروی کتابخانه شلوغ بود. رفت میان جمعیت. نیک منش میان جمعیت بود. نیک منش گفت عاطفی تو اینجا چی کار می کنی... عاطفی گفت اردلان من امشب سخنرانی دارم. نیک منش خندید و گفت عاطفی... تو... تو سخنرانی داری... عاطفی به تردید افتاد. بعد از پله ها پایین رفت. پشت تریبون سنگی ایستاد و سخنرانی مفصلی ایراد کرد... فرهیختگان. واضحا امکان دارد آن‌چه ما تجربه بیداری می‌خوانیم تنها یک کابوس مداوم و غیرمعمول باشد. در حال حاضر من فکر نمی کنم که در حال خواب دیدن هستم ولی نمی‌توانم ان را اثبات کنم. ممکن است شما فکر کنید فعالیت مغز در هنگام خواب اهمیت ندارد چون به تدریج از سطح هوشیاری کاسته می‌شود. اما فراموش نکنید شما در بیداری حتا می‌توانید خواب ببینید و محتوای خواب‌تان را کنترل و هدایت کنید. کافی است از نورون‌ها بخواهید سیگنال‌هایی به نخاع بفرستند که باعث فلج شدن بدن شود. فقط باید قوه‌ی تخیل قوی داشته باشید...»

از حسین پورصفر رمان هیاهوی پنهان (سال ۷۹ نشر لاجورد)، رمان لابه لذت (سال ۸۶ نشر آیینه جنوب)، کتاب شعر رستوران کوچک واقعیت (سال ۸۶ نشر آیینه جنوب)، رمان آبان ماه هشتاد (سال ۹۴ نشر بدون)، رمان ضیافت رمان (سال ۱۴۰۱ نشر هلیله) منتشر شده است.

علاقمندان در بوشهر می‌توانند این کتاب را از کتابفروشی پارکر، تهیه کنند.